

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

نعمت الله مختارزاده  
شهر اسن – المان

## یادِ کابلِ جان

کُفرِ ما شد ، آنچه بود ایمانِ ما  
آرزوی وصل شد هجرانِ ما  
دردِ ما شد آنچه بود درمانِ ما  
شد امید و آرزو ، قربانِ ما  
طعنه و دشنام ها ، از آنِ ما  
نوشِ جان شد ، مُشتی بر دندانِ ما  
( شد بلایِ جانِ ما ، جانانِ ما )  
از رفیق و یار و از خویشانِ ما  
بالخصوص از ملتِ افغانِ ما  
سَر دهیم و نشکند پیمانِ ما  
از وفاشد میوهٔ عرفانِ ما  
نه بهشت و حور و ، نه غلمانِ ما  
جز بهشتِ کابلِ ویرانِ ما  
گر بگردد ، دوزخِ سوزانِ ما  
یک تبسم ، بر لبِ افغانِ ما  
از زلالِ چشمهٔ سارانِ ما  
آرزو ، تاسرمةٔ چشمانِ ما  
بندِ قرغه ، درهٔ پغمانِ ما  
باغِ بالا ، کارتهٔ پروانِ ما  
عاشقان و عارفان ، بُرهانِ ما  
گه سراجی ، باغِ علی مردانِ ما  
چمچه مست و آن پلِ لرزانِ ما  
دید و وادید ، بستنِ پیمانِ ما  
شب نشینی های بی پایانِ ما  
موسیقی و رقص و پاکوبانِ ما

شکِ ما شد ، آنچه بود ایقانِ ما  
در امیدِ روی جانانِ سوختیم  
شد مفاصلِ آب چون سیماب ، لیک  
برفِ غم بارید ، بر بامِ هوس  
هرکه را اکرام و احسان شد نصیب  
دستی بگرفتیم ، از افتادگان  
راست ، حرفِ دوستانِ با وفا  
گرچه در دل ، زخمهایِ بیشمار  
باز هم قربانِ هموعان شدن  
با وفا ، بر عهدِ خود ایستاده ایم  
خدمتِ نوعِ بشر ، از جان و دل  
آرزو داریم ، دیدارِ نگار  
نیست ، ما را آرزوی جنتی  
کی برابر میکنم با صد بهشت  
حوری و غلمان ، ما را کار نیست  
طعنه های ما ، به حوضِ کوثر است  
گرد و خاکِ کوچه و پس کوچه اش  
جلوه ها دارد کنون اندر نظر  
چلستون ، دارالامان و شاه شهید  
با صفا ، خواجه صفا و چنداول  
گه گذرگاه و ، گهی هندوگذر  
اندرابی ، جوی شیر و دهمزنگ  
زرنگار و گاهی ، پارکِ شهرِ نو  
جابر انصاری و ولی و خانقاه  
جشنِ استقلال ، شبها ، تاسحر

مادر گیتی نزیاید دیگری  
شرط بندی های هر کاکه جوان  
بر سر هر بام ، کفترخانه ها  
در شب مهتاب بر دشت و دمن  
در بهاران ، نوشگفته غنچه ها  
شاخه ها ، پر میوه در باغ و چمن  
در خزان ، چون رنگ زرد عاشقان  
بستری از برف ، کرده زینتش  
کی بود جوش و خروش چوک او  
همچو حمّام عموم و نمره اش  
لنگِ حمامش ، مثل بر عام و خاص  
مُشت و مال و ، چایی های کیسه مال  
مزه و بوی گل سرشو کجاست  
منتو و آشک ، پکوره ، شورنخود  
لانندی و تندوری و نارنج پلو  
ژاله و شیر یخ و هم قالبی  
کله پاچه ، چاینکی و هم حلیم  
دعوتی از دوستان ، یا دشمنان  
با محبت ، از دل و جان ، حاضرست  
با تأسف ، عاقبت ما را نصیب  
ساخت ما را دشمنِ هم نوع خود  
هست و بود ما ، همه بر باد کرد  
جز یتیم و بیوه و معیوب نیست  
شیر خالص دوغ گشت و تَرش کرد  
ریشه علم و هنر ، از بیخ کند  
خنجر بیداد ، خنجرها بُرید  
این کلاوه ، سر ندارد دوستان  
سوزن باریک و ، نخ ، کج و کُلفت  
حاشیه رفتیم قدری ، هر طرف  
وحدت ملی ، که فرض و واجبست  
میهن زیبای ما ویرانه شد  
هردمی آید به خاطر ، از وطن  
اشک حسرت می چکانم همچو شمع  
دور از میهن به هجران سوختیم  
هردمی پرواز دارد ، در فضا  
گه جلال آباد و گه ، شهر مزار  
بلخ و فاریاب و هرات و قندهار  
پکتیا و هیلمند و ، جوزجان

چون سراهنگ ، ظاهر و ساریان. ما  
تار شیشه ، کاغذ پیران. ما  
راه گنجشکک ، به دلداران. ما  
گله ها و هئی هئی . چوپان. ما  
چهچه ها و نغمه مرغان. ما  
موج گل ، در فصل تابستان. ما  
برگ پائیز ، هر طرف ریزان. ما  
در زمستان ، دشت و کپساران. ما  
در کویت و ، چین و در جاپان. ما  
نیست در امریکه و المان. ما  
گر کسی بودی ، ز بدنامان. ما  
زنده سازد ، جسم ما و جان. ما  
آنچه خوراک شکمداران. ما  
هم کباب تیکه و چوپان. ما  
شله و شوربای دهقانان. ما  
دوغ و نعنا ، توت و هم تلخان. ما  
پنجه و خاصه ، پرکی نان. ما  
روی چشمان ، جای هر مهمان. ما  
هستی. ما ، روی دسترخوان. ما  
ظلم و بیداد فلک ، شایان. ما  
نقشه های روس و انگلستان. ما  
مکر امریکا و پاکستان. ما  
حاصل گلابته و بُرهان. ما  
خون چکید از سیف سیافان. ما  
طالب اعراب ، آن شیطان. ما  
سپیل گشتی ، خون مظلومان. ما  
در کجا شد عینک چشمان. ما  
کُند قیچی ، کور خیاطان. ما  
تا که افشا ، اهل بی وجدان. ما  
ننگ ما و ، غیرت افغان. ما  
از خطای جمع بی ایمان. ما  
آن شُکوه و عزت آوان. ما  
تا شود ، پیراهنی بر جان. ما  
از فساد و فسق ملایان. ما  
مرغ دل ، بریاد کابل جان. ما  
گه سخی جان ، آن شه مردان. ما  
ننگرهار و ، کندز و پروان. ما  
هم سمنگان ، لوگر و بغلان. ما

زابل و غزنی ، فراه و بادغیس  
گاه کاپیسا و غوروات و کنر  
گاه پکتیکا ، چخانسور قشنگ  
بحر عرفانش که پُر لعل و گهر  
از ادیب و عالم و عارف ، حکیم  
حاجی و ملا و شیخ و محتسب  
گوهر اعلاّی دین گشته خرف  
هر یکی بر نفع خود تفسیر ها  
از زُلال دین ، کردند منجلاب  
خون مظلومان بریزند چون شراب  
این جهاد و این شهادت را بُود  
دارم امیدی که بر آخر رسد  
تا درخشند از پس ابر سیه  
این بشارت باد بر اهل جهان  
یوم موعود است ، ای دارای چشم  
عالم انسان ، مریض و ناتوان  
چشم دل بکشای و بی پرده نگر  
شمس معنا ، جلوه گر از هر طرف  
داروی درد جهان اندر کَفَش  
وحدت عالم بُود راه نجات  
جست و جو بنمودن و ره یافتن  
عالم انسان را باشد دو بال  
با یکی ، پرواز ، ناممکن بُود  
زیور اعمال ، ما را زینت است  
ترک تبعیض و نژاد و جنس و رنگ  
کین و بُغض و انتقام و دشمنی  
بایهود و بانصارا و مجوس  
یک زبان واحد بین الملل  
سرحد و مرز جهان ، نابود باد  
جان فدا کردن به همتوعان خود  
راسخ عهدیم و هم ، پیمان خود  
جان سپردن در ره اهداف خود

وردک و تخار و ارزگان. ما  
هم بدخشان ، بامیان ، لغمان. ما  
مرکز کل ، شهر کابل جان. ما  
عرضه دارد ، لؤلؤ و مرجان. ما  
جمله آواره ، زن و مردان. ما  
هر یکی شد ، مالک دکان. ما  
دست بقالان نگر ، قرآن. ما  
از حدیث و ، آیه رحمان. ما  
بیشکُرتند تا جسم ما و جان. ما  
هر یکی فتوا ، که شد قربان. ما  
حور و هم غلمان ها مجان. ما  
این شب تار و غم هجران. ما  
آفتاب روشن و تابان. ما  
از ظهور آیه یزدان. ما  
می نگر ، بر شاهد و برهان. ما  
این دوا و داکتر و درمان. ما  
جلوه های دلبر جانان. ما  
چشم بینا می شناسد ، آن. ما  
نیست داروی دگر درمان. ما  
وحدت ادیان شد ، اعلان. ما  
راه قرب حضرت رحمان. ما  
گر یکی مردان ، دگر نسوان. ما  
باهم هر مشکل شود آسان. ما  
نیست قول بی عمل شایان. ما  
لایق و شایسته احیان. ما  
باعث نابودی و کفران. ما  
دوستی ، با روح و بارحان. ما  
باید آموزید ، این و آن. ما  
وحدتی در عالم انسان. ما  
آرزوی ما و هم ، ارمان. ما  
ور نه باشد زندگی نقصان. ما  
در حقیقت ، رکنی از ارکان. ما

« نعمتا » نبود ازین به افتخار

خدمتی از بهر هر انسان. ما